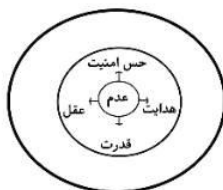


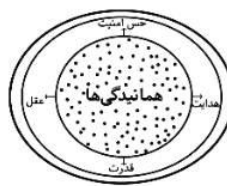
تو بمال گوشِ بَرَبَط، که عظیم کاهل است او      بشکن خُمار را سر، که سرِ همه شکست او  
بنواز نغمه تر، به نشاطِ جامِ أَحَمَر      صدفی ست بحرِ پیما، که دُر آورد به دست او  
چو درآمد آن سَمَن بر، درِ خانه بسته بهتر      که پَریر کرد حيله، ز میانِ ما بَجست او  
مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۱۲      برنامه شماره ۱۰۴۸



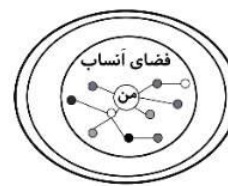
شکل دایره عدم اولیه



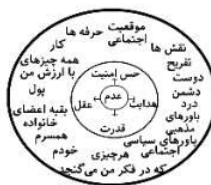
شکل دایره همانندگی‌ها



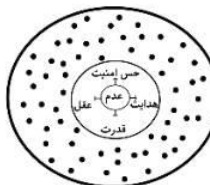
شکل دایره همانندگی‌ها



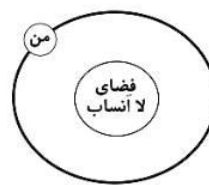
شکل آنساب



شکل دایره عدم



شکل دایره عدم



شکل لا آنساب



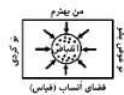
چرخه تخریب: من به‌ترم



چرخه سازندگی: یادگیری و انکار بهتری



چرخه تخریب: من به‌ترم



چرخه تخریب: من به‌ترم



چرخه تخریب: من به‌ترم



چرخه سازندگی: یادگیری و انکار بهتری



چرخه سازندگی: یادگیری و انکار بهتری



چرخه سازندگی: یادگیری و انکار بهتری



چرخه سازندگی: یادگیری و انکار بهتری



چرخه سازندگی: یادگیری و انکار بهتری



چرخه سازندگی: یادگیری و انکار بهتری



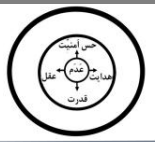
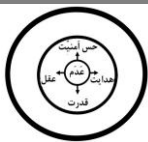
چرخه سازندگی: یادگیری و انکار بهتری



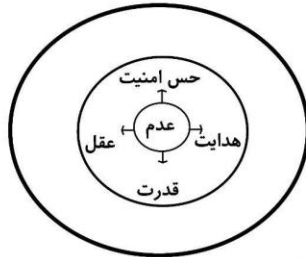
چرخه سازندگی: یادگیری و انکار بهتری



چرخه سازندگی: یادگیری و انکار بهتری



### شکل دایره عدم اولیه:



تو بمال گوشِ بربط، که عظیم کاهل است او  
 بشکن خُمار را سر، که سر همه شکست او  
 بنواز نغمه تر، به نشاطِ جامِ آحمر  
 صدفیست بحرپیما، که دُر آورد به دست او  
 چو درآمد آن سَمَن بر، در خانه بسته بهتر  
 که پَریر کرد حيله، ز میانِ ما بَجست او  
 مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۱۲ برنامه شماره ۱۰۴۸

ما قبل از ورود به این جهان، هشیاری، امتداد خداوند هستیم یا حتی وقتی وارد این جهان می‌شویم مرکز ما عدم است. ما همان عقل و هشیاری هستیم که مولانا در مثنوی گاهی با مثال‌هایی چون هاروت و ماروت، به ما نشان می‌دهد. چهار خاصیت مهم عقل، حس امنیت، هدایت و قدرت را از زندگی دریافت می‌کنیم.

### شکل دایره همانندگی‌ها:



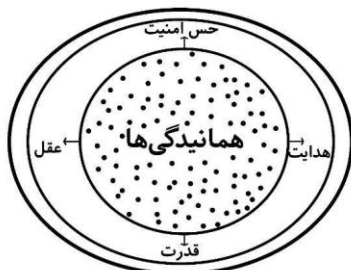
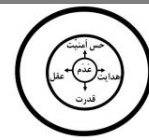
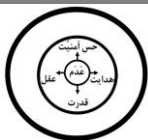
تو بمال گوشِ بربط، که عظیم کاهل است او  
 بشکن خُمار را سر، که سر همه شکست او  
 بنواز نغمه تر، به نشاطِ جامِ آحمر  
 صدفیست بحرپیما، که دُر آورد به دست او  
 چو درآمد آن سَمَن بر، در خانه بسته بهتر  
 که پَریر کرد حيله، ز میانِ ما بَجست او  
 مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۱۲ برنامه شماره ۱۰۴۸

وقتی وارد این جهان می‌شویم، به تدریج با چیزهایی که پدر و مادر و جامعه می‌گویند برای بقای ما مهم هستند همانند می‌شویم، به آن‌ها حس هویت تزریق می‌کنیم، چون ما از جنس خداوند هستیم توانایی آفرینش داریم می‌توانیم یک چیز جدیدی بیافرینیم. ما قادریم به هر آنچه ذهن به عنوان یک چیز مهم نشان می‌دهد، حس هویت تزریق کنیم. بلافاصله این چیزها مرکز جدید و عینک دید ما می‌شوند و ما می‌خواهیم آن‌ها را زیاد کنیم و فکر می‌کنیم آن‌ها زندگی دارند!

فرض کنیم با پول همانند می‌شویم؛ تصور می‌کنیم با افزایش پول، زندگی‌مان نیز افزایش می‌یابد. بدین ترتیب، عقل، حس امنیت، هدایت و قدرت را از چیزهای مرکزمان می‌گیریم.

### شکل دایره همانندگی‌ها:

دراثر گذشتن از فکر این چیزها در ذهنمان، یک تصویر ذهنی به نام من ذهنی شکل می‌گیرد، که جایگزین من اصلی ما می‌شود. عقل این من ذهنی، در حقیقت، همان عقل چیزها است که به آن عقل جزوی می‌گویند. اما عقل کلی یا عقل کل که پیش از ورود به جهان، ما را هدایت می‌کرد، از بین نمی‌رود، بلکه پوشیده می‌شود. عقلی که اکنون داریم، در پی زیاد کردن همانندگی‌ها است و طمع زندگی گرفتن از این نقطه‌چین‌ها دارد. به بیانی ما حرص می‌زنیم این‌ها را زیاد کنیم تا زندگی‌مان زیاد شود، اما درواقع این توهمی بیش نیست.



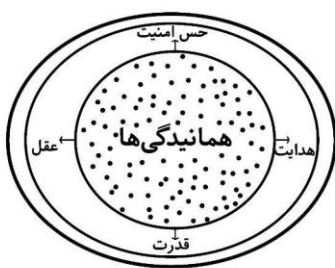
تو بمال گوشِ برَبط، که عظیم کاهل است او  
 بشکن خُمار را سر، که سر همه شکست او  
 بنواز نغمه تر، به نشاطِ جامِ أَحمر  
 صدفیست بحرِ پیما، که دُر آورد به دست او  
 چو درآمد آن سَمَن بر، در خانه بسته بهتر  
 که پَریر کرد حیلَه، ز میانِ ما بَجست او  
 مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۱۲  
 برنامه شماره ۱۰۴۸

وقتی من ذهنی بالا می‌آید من اصلی فراموش می‌شود و ما خود را این من ذهنی می‌پنداریم. درواقع، این من ذهنی با عقل جزوی خود، سعی در اداره چهار بُعد ما، تن، افکار، هیجانات و جان ما را دارد. اما جان من ذهنی ضعیف است به محض احساس تهدید همانیدگی‌ها، هیجاناتی چون خشم و ترس و غیره به ما دست می‌دهد. مثلاً اگر با انسانی همانیده شده‌ایم، به محض دور شدن او، ترس و اضطراب وجودمان را فرا می‌گیرد و هیجان خشم و ترس بر ما غلبه می‌کند.

یا اگر کسی از این همانیدگی‌ها بیشتر داشته باشد، حسادت می‌کنیم. تمام این هیجانات، در ذهن رخ می‌دهند. این در حالی است که من اصلی ما، که پیش از ورود به این جهان از آن برخوردار بودیم، چنین حسادتی ندارد؛ من اصلی ما حسود نیست، همان‌طور که خداوند نیز حسود نیست.

شکل دایره همانیدگی‌ها با بیت:

او فضولی بوده است از انقباض  
 کرد بر مختارِ مطلق، اعتراض  
 (مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۸۷)

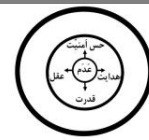
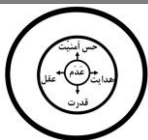


او فضولی بوده است از انقباض  
 کرد بر مختارِ مطلق، اعتراض

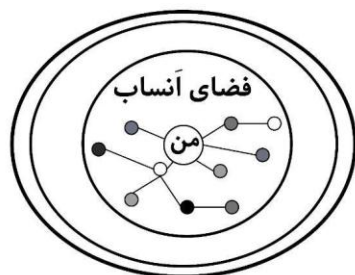
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۸۷

برنامه شماره ۱۰۴۸

درواقع، این من ذهنی که در ما شکل گرفته، از فشرده شدن من اصلی ما که بی‌نهایت است، به وجود آمده و به خداوند یا همان مختار مطلق اعتراض دارد. چراکه در این وضعیت، ما از عقل محدود من ذهنی خود استفاده می‌کنیم و عقل اصلی یا عقل کل را که قرار است ما را هدایت کند، رها می‌سازیم. «این همان فضولی است از انقباض»



## شکل آنساب:



تو بمال گوشِ بَرَبَط، که عظیم کاهل است او  
بشکن خُمار را سر، که سرِ همه شکست او  
بنواز نغمه تر، به نشاطِ جامِ اَحْمَر  
صدفی ست بحرِ پیما، که دُر آورد به دست او  
چو درآمد آن سَمَن بر، در خانه بسته بهتر  
که پَریر کرد حیلَه، ز میانِ ما بَجَسْت او  
مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۱۲  
برنامه شماره ۱۰۴۸

در این فضای همانندگی‌ها، که  
به آن فضای آنساب می‌گوییم،  
این نقطه‌چین‌ها به هم مرتبط  
هستند و با هم نسبت دارند.  
گاهی اوقات این فضا را فضای  
شرطی شده نیز می‌نامند. این  
من‌ذهنی با عقل خود، آهنگِ  
بدی در ما ایجاد می‌کند که آن  
را به صورت درد تجربه  
می‌کنیم. وضعیت کنونی ما  
این‌گونه است که گویی ساز ما  
از کوک خارج شده و نیاز به  
تنظیم دارد.

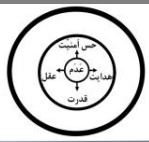
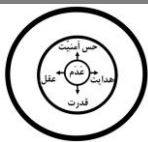
تو بمال گوشِ بَرَبَط، که عظیم کاهل است او  
بشکن خُمار را سر، که سرِ همه شکست او

بنواز نغمه تر، به نشاطِ جامِ اَحْمَر  
صدفی ست بحرِ پیما، که دُر آورد به دست او

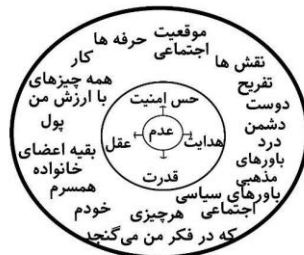
چو درآمد آن سَمَن بر، در خانه بسته بهتر  
که پَریر کرد حیلَه، ز میانِ ما بَجَسْت او

(مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۲۱۲)

بزرگانی چون مولانا می‌گویند که این تحولی که طی آن من‌ذهنی ساختیم، قرار است این‌گونه باشد که پس از مدتی، حدود ده دوازده سال، ما دوباره به "من اصلی" خود بازگردیم، چرا که این طرح خداوند است. بنابراین، به ما می‌گویند برای این کار باید در اطراف آنچه اتفاق می‌افتد، «فضا باز کنید». این مهم زمانی صورت می‌گیرد که ما با خودمان قرار بگذاریم و تعهد ببندیم که این فضای گشوده‌شده که همان من اصلی و خداییت ما است، از اتفاق مهم‌تر است. اگر این حقیقت را پذیرفته باشیم، ناگهان درمی‌یابیم که وجود اصلی ما که از جنس خدا و بی‌نهایت است، خودبه‌خود در ما گشوده می‌شود.



### شکل دایره عدم:



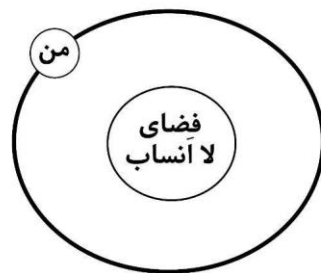
تو بمال گوشِ بَرَبُط، که عظیم کاهل است او  
 بشکن خُمار را سر، که سر همه شکست او  
 بنواز نغمه تر، به نشاطِ جامِ أَحْمَر  
 صدفی ست بحرپیما، که دُر آورد به دست او  
 چو درآمد آن سَمَن بر، در خانه بسته بهتر  
 که پَریر کرد حيله، ز میانِ ما بَجَسْت او

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۱۲ برنامه شماره ۱۰۴۸

در آموزش‌های مولانا به ما گفته می‌شود که در اطراف اتفاقات «فضا باز کنید». هنگامی که فضا باز شود، این فضای گشوده‌شده، خود زندگی است که به صورت عدم یعنی خداوند به مرکز ما می‌آید و «بَرَبُط» ما را تنظیم و کوک می‌کند. با این تنظیم، آن کاهلی و سستی عظیم، نرم و منعطف می‌شود و این «سر خُمار» (حالتی که ما در فضای انساب هستیم و این همانیدگی‌ها در سر ما است) شکسته می‌شود.

وقتی ما مرتب فضاگشایی در اطراف هر اتفاقی را مهم‌تر از خود اتفاق بدانیم و به عنوان فضای باز شده ناظر به این نقطه‌چین‌ها باشیم آن‌ها را شناسایی می‌کنیم و می‌اندازیم و با هر بار رها کردن، فضا گشوده‌تر می‌شود. در این هنگام، ناگهان متوجه می‌شویم که آن «سَمَن بر» آمد یعنی نیرویی دیگری، غیر از من ذهنی، زندگی‌مان را اداره می‌کند. در این لحظه، باید «در خانه دلمان را ببندیم» تا کسی یا چیزی دوباره به مرکزمان نیاید و ما را به واکنش وادارد و این حالت عدم از بین برود.

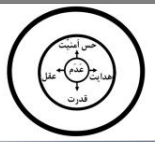
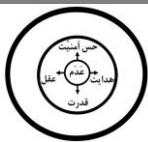
### شکل لا انساب:



تو بمال گوشِ بَرَبُط، که عظیم کاهل است او  
 بشکن خُمار را سر، که سر همه شکست او  
 بنواز نغمه تر، به نشاطِ جامِ أَحْمَر  
 صدفی ست بحرپیما، که دُر آورد به دست او  
 چو درآمد آن سَمَن بر، در خانه بسته بهتر  
 که پَریر کرد حيله، ز میانِ ما بَجَسْت او

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۱۲ برنامه شماره ۱۰۴۸

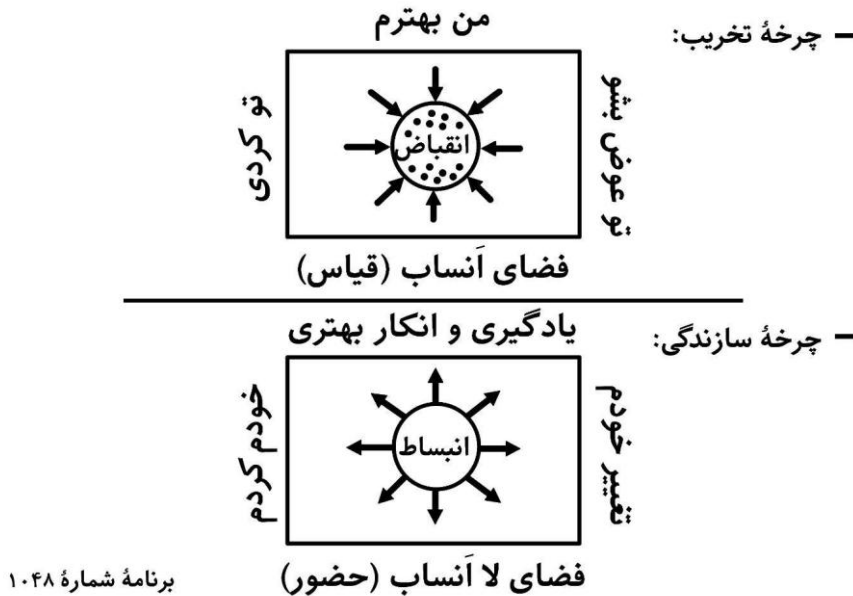
این فضای گشوده‌شده، همان‌طور که مشاهده می‌کنیم، «فضای لا انساب» است. چراکه در این فضا هیچ چیزی به هیچ چیز دیگر مربوط نیست؛ آن‌جا که اصلاً فرمی وجود ندارد، چیزی هم نمی‌تواند با دیگری نسبت داشته باشد. این‌ها هیچ نسبتی با هم ندارند، نه نسبت خویشاوندی و نه فامیلی. و در آن‌جا هیچ دردی نیز وجود ندارد. و این بار، اگر فضا باز شود، «من» ما پیرامون آن می‌گردد. «بَرَبُط» ما کوک می‌شود.



توجه به این تصاویر هندسی، بسیاری از مسائل را برای ما حل خواهد کرد.

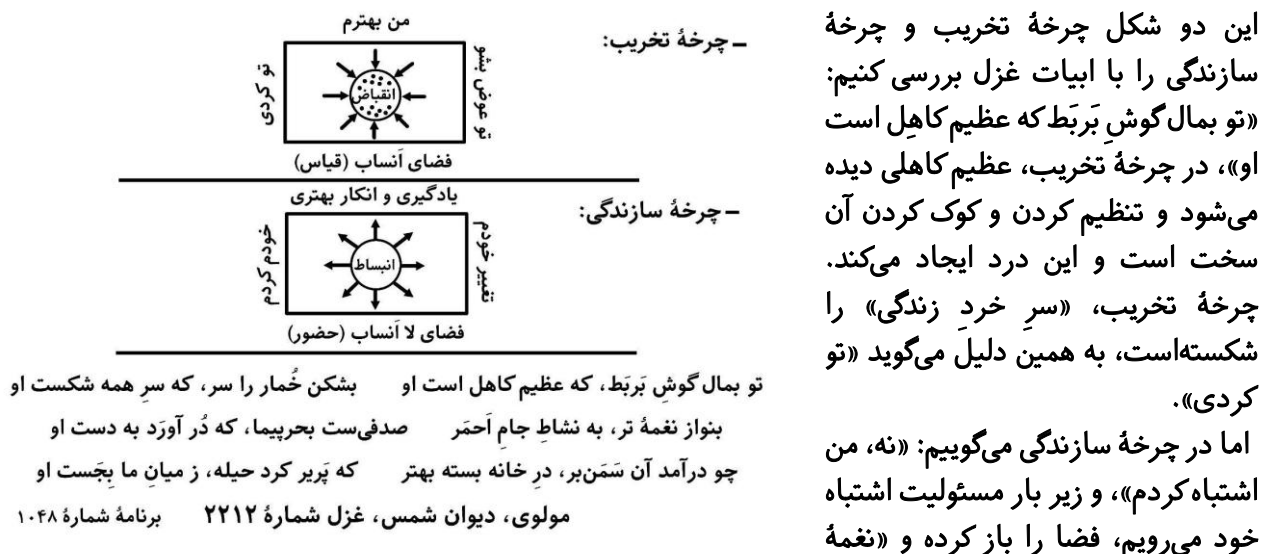
شکل چرخه تخریب و چرخه سازندگی:

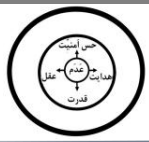
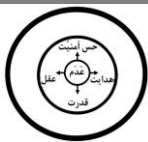
هنگامی که من ذهنی تشیکل می‌شود، ما یک «چرخه تخریب» ایجاد می‌کنیم. در شکل بالایی، وقتی مرکز ما همانیده است و در فضای آنساب قرار دارد، ما این خاصیت را پیدا می‌کنیم که زیر بار مسئولیت نرویم و هر خرابکاری که می‌کنیم، بگوییم «تو کردی» و آن را به گردن دیگران بیندازیم. این یکی از آثار یا علائم مرض من‌ذهنی یا همانیدگی است. ما در من‌ذهنی دائماً استدلال می‌کنیم که «من بهترم»، همیشه در حال مقایسه هستیم و خود را بهتر می‌دانیم. نتیجه‌اش



این است که دائماً می‌گوییم: «تو عوض شو». این نیز بخشی از همان «کاهلی عظیم» است، اما در چرخه سازندگی، در صورتی که «بربط» خود را کوک کنیم، منبسط شده و فضاگشایی کنیم، در این صورت مرکز وجودمان «فضای لا آنساب» یا همان انبساط خواهد بود. یعنی در این فضا هیچ چیزی نیست که به دیگری ربط داشته باشد، و هر خرابکاری که رخ می‌دهد، می‌گوییم «خودم کردم»، باید سهم خودم را ببینم. «بهتری» را انکار می‌کنیم و شروع به یادگیری و تغییر می‌کنیم.

شکل چرخه تخریب و چرخه سازندگی:





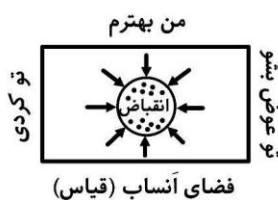
تر» می‌نوازیم. در چرخه سازندگی «نشاط جامِ آحمر» وجود دارد؛ مرتب این انبساط بیشتر می‌شود و «دُر» را بیشتر استخراج می‌کنیم و یواش‌یواش می‌بینیم که «سَمَن‌بر» آمد؛ ما «درِ خانه» را می‌بندیم، چراکه اگر درِ خانه را نبندیم، یک‌دفعه به چرخه تخریب می‌افتیم و آن «سَمَن‌بر» از دلمان می‌پرد. همان‌طور که در گذشته از میان ما جسته است و الآن هشیارانه آن را به مرکزمان می‌آوریم.

تو بمال گوشِ برِبط، که عظیم کاهل است او  
بشکن خُمار را سر، که سرِ همه شکست او

بنواز نغمه تر، به نشاطِ جامِ آحمر  
صدفی‌ست بحرپیما، که دُر آورد به دست او

چو درآمد آن سَمَن‌بر، درِ خانه بسته بهتر  
که پَریر کرد حيله، ز میانِ ما بچست او  
(مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۲۱۲)

شکل چرخه تخریب و مثلث همانش:



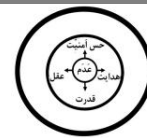
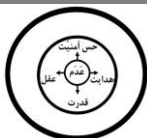
- چرخه تخریب:



در بالا چرخه تخریب و در زیر این شکل، مثلثی وجود دارد که ضلع پایینی آن چیزهای آفل و دو ضلع دیگر، مقاومت و قضاوت است. این نشان می‌دهد که من‌ذهنی با آوردن چیزهای آفل یا همانیدگی‌ها که در حال تغییر و از بین رفتن هستند، شکل می‌گیرد و دو خاصیت مقاومت و قضاوت دارد.

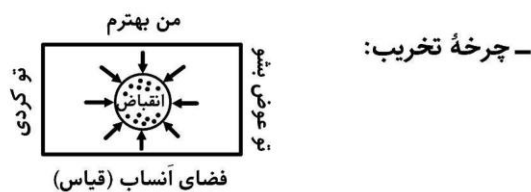
قضاوت یعنی هر لحظه ما با من‌ذهنی و عقل آن، و یا با سبب‌سازی می‌گوییم که این همانیدگی‌ها زیاد می‌شوند یا کم؟ اگر بیشتر شوند، ما با من‌ذهنی خوشحال می‌شویم؛ اگر کمتر شوند، غمگین می‌شویم و در برابر هرگونه تغییری مقاومت می‌کنیم.

تو بمال گوشِ برِبط، که عظیم کاهل است او      بشکن خُمار را سر، که سرِ همه شکست او  
بنواز نغمه تر، به نشاطِ جامِ آحمر      صدفی‌ست بحرپیما، که دُر آورد به دست او  
چو درآمد آن سَمَن‌بر، درِ خانه بسته بهتر      که پَریر کرد حيله، ز میانِ ما بچست او  
مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۱۲      برنامه شماره ۱۰۴۸



## شکل چرخه تخریب و افسانه من‌ذهنی:

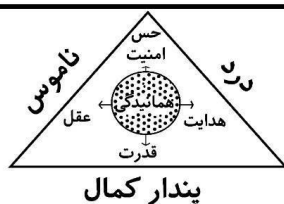
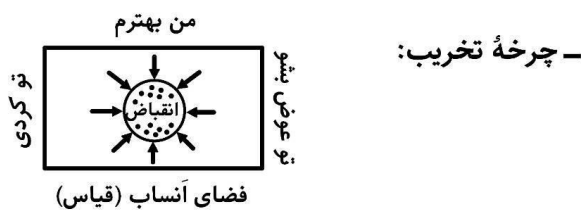
شکل پایینی چرخه تخریب، افسانه من‌ذهنی را نشان می‌دهد، که درواقع همان شکل مثلث همانش است، با این تفاوت که یک مستطیلی در اطراف آن است که نشان می‌دهد، هر کسی که در من‌ذهنی گرفتار باشد، زندگی را به مانع، مسئله و دشمن تبدیل می‌کند. به‌بیانی این من‌ذهنی هر خوشی‌ای را به ناخوشی تبدیل می‌کند. نیروی زندگی می‌آید، اما ما آن را می‌گیریم و به درد تبدیل می‌کنیم؛ دردهایی مانند رنجش، ترس، حسادت و حتی امراض جسمی.

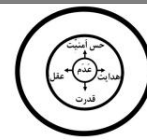
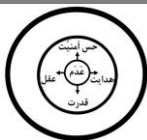


تو بمال گوش برَبط، که عظیم کاهل است او بشکن خمار را سر، که سر همه شکست او  
بنواز نغمه تر، به نشاط جامِ اَحمر صدفی‌ست بحرپیما، که دُر آورد به دست او  
چو درآمد آن سَمَن‌بر، در خانه بسته بهتر که پَریر کرد حیل، ز میان ما بچست او  
مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۱۲ برنامه شماره ۱۰۴۸

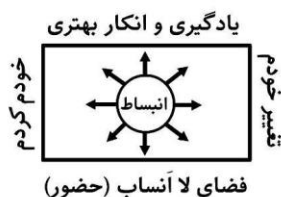
## شکل چرخه تخریب با افسانه من‌ذهنی و مثلث پندار کمال:

در ادامه چرخه تخریب و افسانه من‌ذهنی، من‌ذهنی پندار کمال درست می‌کند، مثلی که قاعده‌اش «پندار کمال»، یک ضلعش «ناموس» و ضلع دیگرش «درد» است. یعنی هر کسی من‌ذهنی دارد احتمالاً می‌گوید من کامل هستم و برای این یک آبرویی دارد که اگر کسی بگوید نه کامل نیستی و یا نمی‌دانی، خشمگین می‌شود و درد ایجاد می‌کند.





## شکل چرخه سازندگی و مثلث واهمانش:



- چرخه سازندگی:



تو بَمال گوشِ بَرَبَط، که عظیم کاهل است او      بشکن خُمار را سر، که سرِ همه شکست او  
بنواز نغمه تر، به نشاطِ جامِ أَحْمَر      صدفی ست بحریما، که دُرِ آوَرَد به دست او  
چو درآمد آن سَمَن بر، درِ خانه بسته بهتر      که پَریر کرد حیلَه، ز میانِ ما بَجَسْت او  
مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۱۲      برنامه شماره ۱۰۴۸

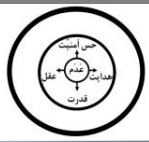
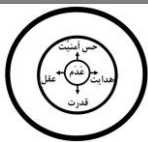
این آموزش‌ها فهمیده‌ایم که مرکزمان باید عدم، خداوند، باشد. بنابراین با فضاگشایی در اطراف اتفاق این لحظه، مرکزمان عدم شده و خاصیت‌های صبر، شکر و پرهیز در ما ظاهر می‌شود؛ پرهیز یعنی ما دیگر نمی‌خواهیم چیزهای آفل به مرکزمان وارد شود. می‌خواهیم این مرکز عدم را حفظ کنیم و «گوشِ بَرَبَط» خود را بیپچانیم، یعنی خودمان را هر لحظه با فضاگشایی کوک کنیم و برای این کار صبر می‌کنیم. در این صورت اگر دیگران در خانه ما را بزنند، باز نمی‌کنیم تا مزاحمتی ایجاد کنند یا چیزهایی را به مرکز ما هُل بدهند. و هر لحظه شکر می‌کنیم که این فضا گشوده می‌شود و «سَمَن بر» می‌آید. خداوند که از مرکز ما پریده بود، اکنون دارد باز می‌گردد.

تو بَمال گوشِ بَرَبَط، که عظیم کاهل است او  
بشکن خُمار را سر، که سرِ همه شکست او

بنواز نغمه تر، به نشاطِ جامِ أَحْمَر  
صدفی ست بحریما، که دُرِ آوَرَد به دست او

چو درآمد آن سَمَن بر، درِ خانه بسته بهتر  
که پَریر کرد حیلَه، ز میانِ ما بَجَسْت او

(مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۲۱۲)



## شکل چرخه سازندگی و حقیقت وجودی انسان:

مطابق شکل، یک مستطیلی اطراف مثلث واهمانش شکل گرفته که حقیقت وجودی ما را نشان می‌دهد، وقتی این لحظه را با فضاگشایی و پذیرش آغاز می‌کنیم، شادی بی‌سبب که از اعماق وجودمان سرچشمه می‌گیرد، کم‌کم در ما تجربه می‌شود و این تجربه، همراه با صنع و آفرینندگی است، که نشان از ورود «سَمَن‌بر» دارد.

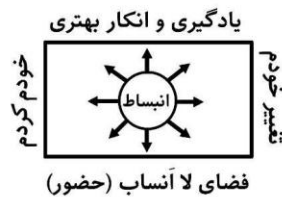
پس آنگاه که «سَمَن‌بر» می‌رسد، بهتر است در خانه را ببندیم، چراکه نمی‌خواهیم تدبیر من‌ذهنی‌مان موجب شود که خداوند از مرکز وجودمان بجهد و دور شود.

## شکل چرخه سازندگی با حقیقت وجودی انسان و مثلث فضاگشایی:

در این قسمت، یک مثلث دیگری را که قاعده‌اش «فضاگشایی» است، مشاهده می‌کنیم. با فضاگشایی مرکزمان عدم می‌شود. در این حالت که دیگر با ذهن خودمان نمی‌دانیم، هر لحظه خداوند با مرکز عدم می‌گوید چیزی را که باید بدانیم.

به این ترتیب، ما به عقل کُل متصل می‌شویم و «قضا و کُن فکان» فعال می‌شود و کار می‌کند.

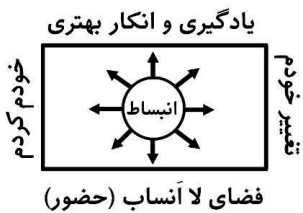
براساس قضا و کُن فکان، خداوند قضاوت می‌کند که «بشو» و آن چیز «می‌شود»؛ زندگی ما تغییر می‌کند. این همان معنای «یَفْعَلُ مَا يَشَاءُ» است، یعنی او هر کاری را که بخواهد، انجام می‌دهد.



– چرخه سازندگی:



تو بمال گوشِ بَرَبَط، که عظیم کاهل است او      بشکن خُمار را سر، که سر همه شکست او  
بنواز نغمه تر، به نشاطِ جامِ اَحْمَر      صدفی ست بحرپیما، که دُر آورد به دست او  
چو درآمد آن سَمَن‌بر، در خانه بسته بهتر      که پَریر کرد حیل، ز میان ما بَجست او  
مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۱۲      برنامه شماره ۱۰۴۸



– چرخه سازندگی:

